

شرح دعای سحر از نظرگاه امام خمینی (ره)

محمد خطیبی کوشکک

محقق و نویسنده

چکیده

از دعاهای معروف ماه مبارک رمضان که به هنگام سحر خوانده می‌شود، دعای مباحله، مشهور به دعای سحر است. بنا به نقل امام هشتم این دعاء، انشای امام پنجم محمد باقر علیه السلام است. (مفاتیح الجنان) برای آشنایی با مضامین بلند این دعای شریف، بر آن شدیم سیری اجمالی در «شرح دعای سحر» امام خمینی قدس سره الشریف بنماییم. این شرح نخستین اثر قلمی آن امام فرزانه و عارف کامل در سن ۲۷ سالگی است.

یادآور می‌شود متن کتاب حدود ۱۵۴ صفحه با زبان عربی و حاوی مباحث مهم عرفانی و فلسفی است، ترجمه و تلخیص آن در حد یک مقاله کاری سخت دشوار بوده، از این رو، فهم کامل مطالب نیازمند مراجعه به متن کتاب است.

از آنجا که شخصیت جامع امام شاید به دلیل عظمت ساحت سیاسی و فقهی شخصیت آن جناب از دید علاقمندان و امت اسلامی پنهان مانده و ناشناخته باشد، این مقاله همچنین کوششی است تا ابعاد دیگری از حضرت امام (ره) را معرفی نماید. کلید واژه: دعای سحر، خداشناسی، روش دعاکردن، عظمت الهی، اقسام رحمت الهی.

انگیزه امام (ره) برای نوشتن شرح دعای سحر

از بزرگترین نعمت‌های الهی برای بندگان و از گسترده‌ترین رحمت‌ها در بلاد، دعاهای رسیده از خزاین وحی و شریعت و حاملان علم و حکمت [پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)] است. زیرا این دعاها رابطه معنوی میان آفریننده و آفریده و رشته پیوند میان عاشق و

معشوق‌اند. ادعیه و سیله‌ای برای وارد شدن در قلعه محکم الهی و چنگ زدن به دستاویز محکم و ریسمان ناگسستنی او است.

معلوم است به این غرض نهایی و مقصد اعلا نمی‌توان رسید جز آنکه به قدر توان در معانی آنها دقت کرده، به اندازه توان به راز و عمق آنان دست یافت. از آن جاکه دیدم دعایی که به مباحله مشهور است و از امامان اطهر ماثور و آنان در سحرگاهان بدان به نور الانوار توسل می‌کردند، از برترین دعاها از نظر قدر و قیمت و از والاترین مناجات‌ها از نظر شأن و منزلت است؛ چون حاوی صفت‌های نیکوی الهی و امثال بلند ربوبی است و اسم اعظم و تجلی آتم اقدم در آن است؛ اراده کرده‌ام از برخی جهات به قدر استعداد آن را شرح دهم. در عین اینکه می‌دانم توأم اندک و آگاهی‌ام ناچیز است. وای بر آفتاب پرست اگر بخواهد روشنایی را تعریف کند، و وای بر خفاش اگر بخواهد به تلالو نور نظر افکند. در عین حال می‌گویم و به حقیقت هم می‌گویم:

| | |
|--|--|
| جَاءَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعِيدِ قَبْرَةٌ | أَتَتْ بِفَخَّجِدٍ جَرَادٍ كَانَ فِي فِيهَا |
| تَرَمَّتْ بِفَصِيحِ الْقَوْلِ وَاعْتَدَرَتْ | إِنَّ الْهَذَايَا عَلَى مِقْدَارٍ مُهْدِيهَا |
| [آورد نزد سلیمان مسکین مرغکی | ران ملخ در دهان پیشکش دوست |
| از پی عذر و قصور خدمت گفت | هدیه هر کس به قدر منزلت اوست.] |

شناخت خدا (خطبه کتاب)

سپاس خدایی را که جلوه جمالش بر ساکنان ملک و ملکوت گسترده، و حُسن و نورانیتش بر اهالی عوالم جبروت و لاهوت درخشیده است. رخساره زیبای خود را از پس حجاب غیبِ هویت نمایان کرده و به جز حجاب جلال پوششی برنگرفته است. از فرط ظهور پنهان مانده در حالیکه چیزی جز جمال او ظهوری ندارد. در جلوه گاههای صفاتش از عین جمع با ذاتش جلوه کرده و با صفاتش از گنج مخفی در لباس نشانه‌هایش ظاهر گردیده است. کلیدهای نهانخانه ارواح و شهود اشباح تنها نزد اوست. پاک و بی عیب خدایی که به آسمان بالا فرارفته، به زمین پایین فرود آمده است. او کسی است که هم در آسمان

پروردگار است و هم در زمین معبود. اگر به عمق زمین پایین نیز فرود آید صد البته بر خدا وارد می‌شوید.

معرفی پیامبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام

درود و سلام بر کلید وجود و رابط میان شاهد و مشهود. باب الابواب غیب هویت، ردای عمائیت بر دوش. نگاهبان حضرات پنجگانه الهی، کسی که در مقام قرب به فقر ذاتی رسیده و در مقام امتثال امر، پایمردی و استقامت ورزیده است. آغاز دایره وجود و انجام آن، پایان ده زنجیر خلقت و سرسلسله آن، یعنی محمد که درود خدا بر او و فرزندان او که برگزیدگان خداوندند بادا.

خاندانی که خداوند، هستی را با آنها آغاز کرد و با شناخت آنان خداوند شناخته می‌گردد. ایشان اسباب ارتباطی آسمان الوهیت و زمین مخلوقیت‌اند. ولایت در ظاهرشان آشکار و نبوت و رسالت در باطنشان پنهان است.

دشمنان اهل بیت(ع)

لعنت بر دشمنان اهل بیت(ع)، مظاهر شیطان تا روزی که به سزای آنچه کرده‌اند گردد آیند.

شرح دعا

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَهْلِهِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْبَتِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ.

برای اینکه راز تو سل به اسم الله (اللهم) را در دعاها بدانیم لازم است ابتدا با انسان آشنا شویم.

منزلت انسان

انسان تنها موجودی است که جامع تمامی مراتب عینی، مثالی و حسی است. عوالم غیب و شهادت در نهاد انسان نهفته‌اند. چنانکه خدای متعال فرمود:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (بقره: ۳۱) مولای ما و مولای موحدان نیز فرمود:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

[تو پنداری همین جرم صغیری جهانی در نهاد تو نهان است]

بنابراین، آدمی با ملک، ملک و با ملکوت، ملکوت و با جبروت، جبروت است. امام صادق علیه السلام فرمود: «بدان صورت انسانی بزرگترین حجت الهی بر مخلوقات اوست. او همان کتابی است که خداوند آن را با دست خود نگاشته است. او همان بنایی است که آن را با حکمت خود بنا کرده است. انسان مجموعه صورت جهانیان است. خلاصه لوح محفوظ است. او بر هر غایبی شاهد است. او راه راست به سمت هر نیکویی است و راه کشیده (ممدود) میان بهشت و جهنم است». بنابراین انسان جانشین خداوند در آفریدگان اوست. و بر صورت او آفریده شده است. انسان در تمام سرزمین‌های خداوند دست تصرف، و خلعت اسما و صفات وی را بر تن دارد. او در گنجینه‌های ملک و ملکوت نفوذ دارد. روح او از حضرت الوهیت (الهیّت) در او دمیده شد و ظاهر انسان نسخه‌ای از ملک و ملکوت است و باطن او خزینة زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد (الحی الذی لا یموت).

از آنجا که انسان در بر دارنده صورت‌های وجود (کون) الهی است، تحت تربیت اسم اعظمی است که بر تمام اسما و صفات محیط است و بر تمام رسم‌ها و تعینات حاکم. بنابراین حضرت الوهیت، مربی انسان جامع و کامل است. از این رو برای او سزاوار است که پروردگارش را با اسمی که مناسب مقام او است بخواند. برای همین از شیطان رجیم به «الله» پناه می‌برد نه دیگر نامها.

سَرِّ آغَازِ دَعَايِ سِحْرِ بَا «اللَّهُمَّ»

آن کسی که برگشت انسان از اسفل ساقلین را بر عهده گرفته است، و متعهد شده او را از دوزخ تاریک به سرای کرامت و امن خود برگرداند و از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد و از رهنان راه سلوک محافظت کند همان «الله» است، چنانکه فرمود: «اللَّهُ وَئِيَّ الذِّينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره، ۲۵۷) بنابراین، سالکی که با قدم معرفت، سیر به سوی خدا می‌کند مانند مسافری است که در راه وحشتناک و تاریک به سوی محبوبش ره می‌سپارد. شیطان، راهزن این مسیر است. خداوند متعال با اسم جامع محیط خود، مراقب و نگهبان انسان است. از این رو، بر دعاکننده و سالک لازم است به محافظ و مربی خود متوسل شود و با گفتن: «اللَّهُمَّ» یا «یا الله» در درگاه او تضرع کند. سرّ اینکه بیشترین دعاها با این کلمه آغاز می‌شوند همین است. اگرچه از نظرگاه دیگر تمسک کردن به دیگر اسمای

الهی نیز روا و به جاست. آن نظرگاه عبارت است از مستهلک شدن تعین‌های اسمائی و صفاتی در احدیت جمع. چنانکه در جملات این دعا نیز پس از اثبات افضلیت (باباه) دوباره بازگشت نموده و می‌گوید: همه نورانیت تو پر فروغ است. همینطور در دیگر فقرات دعا.

شرح واژه «اِنِّی»

اینکه دعاکننده (داعی) می‌گوید: «اللهم اِنِّی» در حقیقت برای اثبات «من بودن» و انانیت نیست. زیرا انانیت با خواستن و گدایی نمی‌سازد. در حالیکه دعاکننده می‌گوید: «اِنِّی اسئلك». این سخن نظیر کلام خدای متعال است که «انتم الفقراء الی الله». زیرا اَنَّمِی (توئی) که سواى حق باشد، محور بی نیازی است، نه فقر.

بنابراین، مَنْ گفتنی که با مقام سالک ناسازگار است، تنها اثبات استقلال و استغنا است، مثل انتم در آیه شریفه: «إِن هِیَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنْتُمْ...» است. اما اظهار منیّتی که در مقام ابراز ذلت و فقر است، مذموم نیست، چراکه اثبات منیّت نیست.

حفظ مقام عبودیت و توجه به نیاز و تنگدستی اگر در حال صحو دوم (صحو بعد از محو) باشد، از کامل‌ترین مراتب انسانیت است. پیامبر اکرم می‌فرماید: «کان آخِی مُوسى عینة الیمنی عمیاء و آخِی عیسی عینة الیُسری عمیاء و أنا ذُو العینین.»
حفظ مقام کثرت در وحدت و وحدت در کثرت برای احدی از پیامبران و رسولان ممکن نشد جز برای خاتمشان بالاصاله و برای جانشینان او به تبعیت.

شرح واژه «اسئلك»

سؤال اگر با زبان استعداد باشد هرگز رد نمی‌شود. دعا با این زبان حتما مقبول و مستجاب است. به دلیل آنکه فاعل (خداوند) تمام بلکه فوق تمام است و فیض نیز کامل و فوق کمال است. اگر فیض ظهور ندارد و افاضه نمی‌شود از ناحیه نقصان استعداد است. اگر قابل (پذیرنده) استعداد در یافت فیض را داشته باشد، فیض الهی از خزاین بی‌پایان و معادن تمام نشدنی بر او افاضه می‌گردد.

پس بر دعاکننده است که در تنزیه باطن خود بکوشد و دلش را از آلودگی‌ها و ملکات ناپسند تهی سازد، تا دعایش از گفتار به حال و از زبان حال به لسان استعداد سرایت کند و از ظاهر به باطن راه یابد و مستجاب شده به مطلوبش برسد.

روش دعا کردن

بکوش تا نهان تو دعاگو باشد و باطن تو خواهان. در این صورت، درهای ملکوت بر دلت گشوده می‌شوند. اسرار جبروت برای سرتو آشکار می‌گردند. کشتی عقل تو در دریاهای خیر و برکت به حرکت می‌آید تا به ساحل نجات رسیده، از گردابهای هلاکت نجات یابی و از قریه تاریکی و جهان نابودی با دو بال (علم و عمل) به سوی عالم نور پرواز کنی. بهره‌یز از اینکه هدفت را با خواندن صفات نیکوی الهی و امثال علیای او که آسمان‌ها و زمین بدانها استوارند و با نورشان جهانها روشنند، خواسته‌های ناچیز و لذتهای گذرای فانی و غرضهای حیوانی و کمالات چارپایان و درندگان قرار دهی.

بر تو باد به خواستن و یافتن کرامت‌های الهی و نورهای عقلی و کمالاتی که لایق انسان بماهو انسان است. باغهای بهشتی که مساحت آنها گستره آسمان‌ها و زمین‌ها است. این هم تازه برای آغاز راه سلوک است و الانیکی‌های نیکان، بدیهای نزدیکان است. (حسنات الابرار سیئات المقربین).

عارف کامل و حقیقت اخلاص

عارف کامل کسی است که قلبش را ماده (هیولا) برای صورتی که محبوب برایش می‌پسندد قرار دهد. یعنی خود، صورت و فعلیتی را طلب نکند. و از دو هستی بگذرد و از نشئات بالا رود چنانکه عارف شیرازی گفته است:

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر دوست کس
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

و یامی گوید:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
و این مقام همان حقیقت اخلاص و اخلاص حقیقی است که در روایات بدان اشاره شده است: **مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً جَزَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ**. در کافی از ابوالحسن امام رضا(ع) نقل است:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ: طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالْدُعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزَنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ.

مرگ بر بنده‌ای که ادعای بندگی دارد و آقا و مولایش را با اسما و صفاتی که بر آنها آسمان ارواح و زمین اشباح قائمند می‌خواند در حالیکه خواسته‌اش تمایلات نفسانی و خواهشهای پست حیوانی است؛ تاریکی‌هایی که برخی بالای برخی دیگرند. مانند ریاست‌های باطل و سلطه بر سرزمین‌ها و سیطره بر بندگان.

تراز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است و خوشا به حال بنده‌ای که پروردگارش را پرستید و خود را برای خداوند خالص کرد و جز بر او نظر نکرد و خریدار شهوت‌های دنیایی یا مقامات اخروی نشد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

شرح جمله: مین بهائک باباه و کل بهائک بهی...

بدان کسی که با قدم معرفت، به سوی خداوند سیر می‌کند، به هدف نهایی نمی‌رسد و در احدیت جمع مستهلک نمی‌شود و پروردگار مطلقش را مشاهده نمی‌کند مگر آنکه در سلوک گام به گام از منازل و مراحل گذر کند و از خلق به سوی حق مقید سیر کند و کم کم قید رازایل کرده، از نشئه‌ای به نشئه‌ای دیگر و از منزلی به منزلی دیگر منتقل شود تا اینکه به حق مطلق منتهی گردد. چنانکه قرآن مجید در تبیین روش سلوکی شیخ پیامبران ابراهیم خلیل بدان پرداخته است:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي... تَأْتِي... وَجِهَتُهُ وَجْهِي لِذُنَى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

خلیل علیه‌السلام به تدریج از تاریکیهای طبیعت به عالم ربوبیت نفس که به صورت ستاره زهره بر او جلوه کرده بود، بالا رفت. سپس بالاتر رفته افول و غروب آن را دید. از این رو به منزلگاه قلب راه یافت که ماه قلب از وجودش طالع شد. از این منزل هم جلو تر رفت تا به طلوع خورشید روح رسید. در اینجا غروب ماه قلب را دید و ربوبیتش را انکار کرد و ربوبیت را بار دیگر برای خورشید اثبات نمود. هنگامی که خورشید هم با تابش نور حق و خورشید حقیقی غروب کرد، ربوبیت شمس روح را هم نفی کرد و به خالق آن توجه نمود و از هر اسم و رسم و تعینی رها شد و راحله‌اش در بارگاه حق تعالی و رب مطلق بار انداخت.

بنابراین، گذر از منزلگاه حواس، خیال و عقل و گذشتن از سرای فریب به سوی پایانه پایان‌ها و رسیدن به نفی صفات، رسوم و جهت‌ها، خواه عینی و خواه علمی میسر نیست جز پس از عبور از مراحل متوسط (میان راهی) از برزخ‌های پایین و بالا تا عالم آخرت. از آنجا نیز تا جهان اسم‌ها و صفات‌ها و از آنهایی که گستره کمتری دارند تا آنانی که درازدامن‌ترند و تا به الوهیت مطلق و تاحدیت عین جمع که تمام جلوه‌های خلقی، اسمائی و صفاتی در آن مستهلک‌اند. و تعیین‌های علمی و عینی در آن فانی‌اند. مولوی به این سپر تدریجی چه زیبا اشاره می‌کند:

از جمادی مردم و نامی شدم و ز نما مردم ز حیوان سر زدم...
 پس عدم گردم چون ارغنون گویدم کانا الیه راجعون

این همان «ظلوم بودنی» است که خدای منان انسان را بدان وصف نموده است: **إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**. و این همان مقام «أُو أدنی» مقام نهایی انسانی است، بلکه در اینجا نه مقام و نه صاحب مقامی است. این همان مقام هیمان است که بنا بر احتمالی سخن خدای تعالی بدان نظر دارد: **ن، وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسْطُرُونَ**.

وقتی که سالک به حضرت الاهییت رسید و با چشم بصیرت حضرت واحدیت را مشاهده کرد و پروردگارش با تجلیات اسمائی و صفاتی بر او جلوه کرد و به محیط بودن برخی صفات و اسما و محاط بودن بعضی دیگر توجه نمود و از برتری برخی و افضلیت برخی دیگر آگاه شد، بازبانی که مناسب مقام و نشئه اوست از پروردگارش سؤال می‌کند و دعایی را که شایسته حضرت اوست با او نجوا می‌کند. آنگاه این دعا از زبان حالش به زبان قولش ساری می‌شود و از سرش به سخنش راه می‌یابد و می‌گوید: **أَسْئَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءٍ...**

خواستن در حضرت الوهیت با خواستن در حضرت غیب مقید تفاوت دارد و آن نیز با پرسیدن در شهادت فرق دارد. خواسته‌ها نیز به تناسب نشئه‌ها، متفاوت است. اما هنگامی که حضرت الوهیت به حضرت احدیت که همه حضرات در آن مستهلک‌اند و تمام تعیین‌ها و کثرت‌ها در آن فانی‌اند، رسید و برای سالک با مالکیت مطلق متجلی شد چنانکه فرمود: **«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»** از آن جاکه در این روز خلق و امری وجود ندارد و اسم و رسمی نیست، جز خودش کسی پاسخ نمی‌دهد که **«لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»**.

بنابراین، در این مقام نه سؤالی هست و نه خواسته‌ای و نه پرسشگری. این همان مستی‌ای است که به دلیل مشاهده ناگهانی جمال محبوب، حیرت، وحشت و اضطراب است. اما هنگامی که سالک با دلجویی و توفیق محبوب، از این حیرت و دهشت آفاقه یافت و از محو، صحو پیدا کرد و توانست تمیز دهد و جدا سازد، شهود برایش ممکن می‌شود و استقامت و استقرار و حفظ حضرات پنجگانه برایش آسان می‌گردد. لذا می‌بیند صفاتی را که در صحو اول دیده است، بعضی نورانی‌تر (أبهی) و برخی نورانی (بهاء) اند بعضی کامل‌تر و برخی کامل‌اند؛ اینک می‌فهمد که همه آنها از جلوه‌های ذات احدی محض و شعاع‌های جمال نور حقیقی خالص او بوده است. بدین سبب در این مقام دیگر افضلیت و اشرفیتی نمی‌بیند بلکه می‌بیند همه آنها شرف و بهاء و جمال و نورند. از این رو می‌گوید: وَ كُلُّ بِهَائِكَ بِهِي. وَ كُلُّ شَرْفِكَ شَرِيفٌ وَ...

حاصل آنکه، سخن از برتری مربوط به صحو اول است، و نفی برتری در صحو بعد از محو با ارجاع کثرت‌ها به او است.

آن چه تاکنون گفته شد در صورتی است که نظر به تجلیات صفاتی و اسمائی باشد، اما اگر از نظرگاه تجلیات خلقی و مظاهر زیبای فعلی نظر شود، عروج به مقام مشیت مطلق که تعیین‌های فعلی همه در آن مستهلکند برای سالک ممکن نمی‌شود جز آنکه به تدریج از مراتب تعینات یکی پس از دیگری ارتقا یابد. بنابراین باید از عالم طبیعت به عالم مثال و ملکوت مرحله به مرحله بالا رود و از عالم مثال به عالم ارواح مقدس با تمام مراتبی که دارد و از آن به مقام مشیت که در آن تمام موجودات خاص فانی‌اند. و این همان مقام تَدَلُّی در سخن خدای تعالی است: ذَنِّي فَتَدَلُّی. کسی که به این مقام بار یافت و حقیقت ذاتش تَدَلُّی شد دیگر حیثیتی جز نفس تَدَلُّی برایش باقی نمی‌ماند. ذاتی نمی‌ماند تا تَدَلُّی بر او عارض گردد. فقری که فخر مطلق است، همان مشیت مطلق است که از آن به فیض مقدس، رحمت و اسعه، اسم اعظم، ولایت مطلقه محمدی و مقام علوی تعبیر می‌شود. این همان لوائی است که آدم و غیر او تحت آن گرد می‌آیند و پیامبر اکرم (ص) در سخن نغزی از آن خبر داده است: كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ. يَا بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ. یعنی نه روحی بود و نه جسد. و آن همان دستاویز محکم و ریسمان آویخته میان آسمان الوهیت و زمین مخلوقیت است. در دعای

ندبه می خوانیم: **أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى، أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ، أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.**

رسیدن به مقام مشیت و شهود آن ممکن نمی شود مگر بعد از آنکه سالک مرحله به مرحله از نردبان تعینات بالا رود. به همین جهت سالک قبل از رسیدن به مقام مشیت، بعضی از اسمای الهی را نورانی تر و زیباتر از بعض دیگر می یابد مانند عقول مجرد و فرشتگان مهیمن را. لذا از زیباتر (آبهی) و کامل تر سؤال می کند. اما وقتی به مقام قرب مطلق رسید و رحمت و وسعه و وجود مطلق و ظل ممدود و وجه باقی را مشاهده کرد، می یابد که نسبت مشیت به همه یکسان است. او با همه چیز هست. «أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»، «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» و «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ» اینجاست که برتری رنگ می بازد و سالک می گوید: **كُلُّ بَهَائِكَ بَهِيٌّ، كُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ...**

تعریف و اژه «بهاء»

بهاء همان زیبایی است. زیبایی همان وجود است. بنابراین هر نیکی، زیبایی، خوبی و نورانیت همه از برکات وجود و سایه های اویند. تا آنجا که گفته اند این گزاره که وجود خیر و زیبایی (بهاء) است، از بدیهیات است. وجود هر قدر قوی تر باشد زیبایی اش تمامتر و نورانیتش نورانی تر است. بنابراین هیولا به دلیل پستی و وجودش و نقصان فعلیتش سرای وحشت و ظلمت، و مرکز شرور و سرچشمه دنائت است. آسیاب مذمت و کدورت بر مدار آن می چرخد. هیولا به دلیل کوتاهی وجود و ضعف نورانیتش مانند زن بدکاره ای است که از آشکارا شدن زشتی اش هراسان است. چنانکه شیخ فرمود: دنیا به خاطر اینکه در کفش کهن وجود (نعال وجود) و آخرین مرحله نزول آن قرار دارد اسفل سافلین خوانده می شود، اگر چه در چشم اهل دنیا زیبا و لذیذ است. چون هر گروهی به آن چه دارد شادمان است (کل حزب بما لدیهم فرحون). اما وقتی که سلطان آخرت ظهور کند و با بالا رفتن پرده ها، حقیقت آشکار شود و چشمان از خواب غفلت برخیزند و جانها از گورستان جهالت برانگیخته شوند، حال دنیا و مرجع و مآبش شناخته می شود. و قباح، زشتی و ظلمت و وحشت آن هویدا می گردد. پیامبر اعظم می فرماید: **يُحْمَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صَوْرِ تَحْسُنٍ عِنْدَهُ الْقِرْدَةُ وَالْحَنَازِيرُ.**

وجود هر اندازه از آلودگی عدمها و نبودها و از آمیختگی بانادانی و تاریکی رها باشد به همان اندازه نورانی تر و زیباتر است. لذا عالم مثال از تاریکی های طبیعت نورانی تر است. عالم روحانیان و مقربان از مجردات نورانی ترند. عالم ربوبی از همه نورانی تر است. بلکه نورانی نیست مگر از او و زیبایی و روشنایی ای نیست جز نزد او، و او تمام نورانیت و تمام او نورانیت است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كَلِمَةً. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجَلِّهِ وَكُلُّ جَلَالِكَ جَلِيلٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كَلِمَةً.

وجود هر قدر بسیط تر باشد و به وحدت نزدیکتر باشد، شمولش بر کثرت بیشتر تر است. و احاطه اش بر امور متضاد افزون تر است. اشیایی که در عالم زمان از هم پراکنده اند، در عالم دهر با هم جمع اند. اموری که در ظرف خارج ضد هم اند در ظرف ذهن با هم سازگارند. چیزهایی که در نشئه نخستین با هم اختلاف دارند، در نشئه واپسین اتفاق دارند. این همه به دلیل آن است که ظرف ها هر چه به عالم وحدت و بساطت نزدیکتر باشند، ظرفیت و سعه شان فراختر است.

از بزرگی اهل معنا و معرفت شنیده ام که می فرمود: آب آشامیدنی ای که در بهشت است همه لذت ها را یکجا دارد. از لذایذ شنیدنی با فنون مختلف: انواع موسیقی و آهنگ های گوناگون. از لذت های دیدنی از انواع لذایذ زیبارویان و... از شکل ها و رنگ ها و همینطور از لذایذ سایر حواس. حتی لذت مقاربت و دیگر لذت ها. به نحوی که هر یک از دیگری متمایز است.

از صاحب نظر دیگری شنیده ام که می فرمود: مقتضای تجسم ملکات و آشکار شدنشان در سرای آخرت آن است که برخی افراد با صورت های مختلف محشور می شوند. از این رو، در آن واحد خوک، موش و سگ و... با همند. [باغ وحشی هستند] معلوم است که این به خاطر وسعت ظرف و نزدیکی آن با عالم وحدت و تجرد و تنزه آن از تراحم عالم طبیعت و هیولا است.

حقیقت وجود که از تمامی تعلقات رهاست و از تعلق خلق و تجرد امر منزّه است چون بسیط الحقیقه و عین وحدت و صرف نوریت است بدون اینکه با آلودگی ظلمت عدم و

کدورت نقص آن همراه باشد، همه اشیا است در حالیکه هیچ کدامشان نیست. از این رو، صفات متقابل در حضرت او با یک وجود که مقدس از کثرت عینی و علمی است حضور دارند و او از تعین خارجی و ذهنی منزّه است. برای همین، حقیقت وجود در ظهور خود پنهان و در خفای خود آشکار است. در رحمتش، غضب و در غضبش رحمت است. او صاحب لطفی است که قهر دارد و ضرر زننده‌ای است که نفع می‌بخشد.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل است که فرمود: **شُبْحَان مَنْ اِتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَانِيهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ وَ اَشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِأَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ.**

بنابراین خدای متعال بنا بر مقام الوهیت در بردارنده تمام صفات متقابل مانند رحمت و غضب، بطون و ظهور اولیت و آخریت و سخط و رضا است. جانشین او (انسان کامل) هم به دلیل نزدیکی به او و نزدیکی با عالم وحدت و بساطت با دو دست مهر و کین خدا خلق شده است. از این رو او نیز صاحب صفات متقابل همانند حضرت مستخلف عنه است.

هر صفتی که با لطف ارتباط دارد صفت جمال است و هر صفتی که با قهر سر و کار دارد صفت جلال است. ظهور عالم و نورانیت و زیبایی آن از جمال است. مقهور شدن آن تحت شعاع نور خدا و سلطه کبریایی او از جلال است. ظهور جلال در سایه جمال است و خفای جمال به سبب جلال است.

جَمَالِكَ فِي كُلِّ الْحَقَائِقِ سَائِرٌ وَ لَيْسَ لَكَ إِلَّا جَلَالُكَ سَائِرٌ

[جمال تو در هر حقیقت روان است نباشد و راپرده‌ای جز جلال]

انس و خلوت و صحبت از جمال است. دهشت و هیبت و وحشت از جلال است. از این رو، هرگاه حضرتش برای قلب سالک با لطف و انس جلوه کرد به یاد جمال می‌افتد و از شوق می‌گوید: اللهم انی اسئلك من جمالك...

و هرگاه با قهر و عظمت و کبریائی به سالک رو کرد به یاد جلال او افتاده؛ ترسان می‌گوید: اللهم انی اسئلك من جلالک...

اولیا و سالکان و مهاجران و طائفان حول حریم کبریایی حق، حالات، اوقات، واردات، مشاهدات و خطوراتی دارند. و محبوب و معشوقشان نیز تجلیات، ظهورات و الطاف و کرامات و اشارات و جذبه‌ها و جذواتی. در هر وقت و حالی، محبوب مناسب با وقت و

حالشان بر آنها جلوه می‌کند. گاهی تجلیات از نظم و ترتیب ویژه‌ای تبعیت نمی‌کنند مثلاً اول تجلی لطف است، سپس قهر و بار سوم باز لطف. به همین خاطر فقره‌های دعای سحر نیز ترتیب و نظم معینی ندارند. چون ظاهر، آدرس باطن و دنیا، مرتبط با آخرت است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلِّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا.

عظمت از صفات جلال است. چنانکه گفتیم برای هر صفتِ جلالی، جمالی هم هست. اگر نبود که در کنار عظمت و قهر، لطف و رحمت هم حضور دارند، هرگز موسی (ع) از غشوه، آفاقه پیدا نمی‌کرد. و همچنین برای قلب هیچ سالکی ممکن نبود عظمت و قهر را شهود کند و نه چشم هیچ عارفی توان نظر به آنها را داشت.

اما رحمت همه چیز را فرا گرفته است از این رو در هر عظمتی، رحمت و در هر رحمتی عظمت است. سید موحدان و قطب الاقطاب جهانیان امیر مؤمنان در دعای کمیل می‌فرماید: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ.**

عظیم از اسامی ذاتی خداوند است. زیرا که ذات مقدس الهی دارای علو و کبریایی است. معلوم است که در برابر عظمت الهی، موجودات دیگر هیچ ارزش و عظمتی ندارند. همه موجودات عظیم در آستان عظمت خداوند فروتنی دارند. بلکه عظمت هر عظیمی از عظمت اوست. اسم عظیم به دلیل آنکه خداوند بر ملکوت اشیاء غلبه و سلطه دارد و کلیدهای غیب و شهادت در دست اوست، از اسمای صفاتی نیز هست. بنابراین خدای تعالی هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و هم از جهت فعل عظیم است. در عظمت فعل او همین بس که عوالم اشباح و اجساد و آن چه در آنهاست، نسبت به ملکوت مانند «آن» در برابر «زمان» اند و عالم ملکوت نسبت به جبروت نیز چنین است، بلکه نسبتی میانشان نیست.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ وَكُلِّ نُورِكَ نُورًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ.

بدان از بارزش‌ترین اموری که از عالم ملکوت بر سالکی که با قدم معرفت، سیر الی الله می‌کند وارد می‌شود. و از بزرگ‌ترین فیضی که بر کسی که از قریه‌ای (نفس و طبیعت) که اهالی اش ستمکارند، خارج می‌شود، از ناحیه حضرت جبروت افاضه می‌شود. و نفیس‌ترین خلعتی که بر او بعد از کندن خلعت‌های ناسوت از جانب وادی مقدس و بقعه

مبارک پوشانده می‌شود، و شیرین‌ترین میوه‌ای که از درخت مبارک در بهشت فردوس بعد از ریشه کن کردن درخت لعن شده از عالم طبیعت می‌چشد، آن است که سینه سالک برای دیدن ارواح معانی و بطون شان و سر حقایق و مکنونشان فراخ می‌گردد.

و قلب سالک برای جدا کردن پوسته‌های تعینات و برانگیختن آنها از قبرستان شمائل تاریک و بر طرف کردن غبار طبیعت از آنها و برگرداندن آنها از دنیا به آخرت و در آوردن آنها از ظلمات تعین به نورانیت و از درکه‌های نقص به درجات کمال آماده می‌شود.

از برکات این درخت مبارک و سرچشمه زلال، باز شدن باب تاویل برای قلوب سالکان و داخل شدن آنها در شهر عالمان راسخ و سفر از راه حس به منزلگاههای کتاب الهی است. زیرا که قرآن دارای منازل، مراحل، ظواهر و بواطن است. پایین‌ترین آنها در پوسته الفاظ و گورهای تعینات است. چنانکه روایت دارد که «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا».

وقتی سینه سالک برای اسلام فراخ شود و نور و هدایت الهی شاملش گردد می‌داند که نور منحصر در این مصادیق عرفی نیست. بلکه برایش آشکار می‌شود که علم هم نوری است که خداوند در دل هر کس از بندگانش بخواهد می‌تاباند. حقیقت نور که همان ظاهر بودن ذاتی و ظاهر کردن غیر خود است در علم به نحو اتم و واضح و محکم جلوه‌گری می‌کند. برای همین است که نور علم در مجله‌های تمام و سائل ادراکی متجلی است. بلکه در آینه‌هایی که از حواس برترند. مانند نفوس کلی الهی و عقول مجرد قدسی و ملائکه پاک و پاکیزه.

باطن همه اشیاء همانند ظاهرشان با نور علم ظاهر می‌شوند. علم در اعماق زمین و اوج آسمان نفوذ دارد و در گذر شبها و روزها ماندگار است. بعضی از مراتب علم بر زمان و زمانی‌ها احاطه دارند و مکان و مکانی‌ها را در هم می‌نوردند. بعضی مراتب او نیز با وجوب الهی واجبند و بر زمین‌ها و آسمانها سیطره دارند و اوست که بر همه چیز از لحاظ علمی احاطه دارد.

اینجاست که با فضل و موهبت الهی برای قلب سالک کشف می‌شود که نور همان وجود است. و در خانه جز او دیاری نیست. و هر نور و ظهوری به او بر می‌گردد. «يَا مُنَوَّرَ النُّورِ»، «يَا جَاعِلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ» و «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

روشنایی نورهای عَرَضی و دانش‌ها با تمام مراتبشان از اوست. و الا ماهیات خودشان تاریکی‌هایی روی تاریکی‌اند، و کدورت‌های انباشته بر هم‌اند. بنابراین، نورانیتِ عوالمِ ملک و ملکوت و ظاهر شدنِ پرذگیانِ قدس و جبروت با نور او است. او نور مطلق و ظهور صرف بدون آلودگی به ظلمت و کدورت است. سایر مراتب نور، از نور اوست. در دعای کمیل می‌خوانیم: وَ يَتَوَرَّ وَجْهَكَ الْذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا وَكُلِّ رَحْمَتِكَ وَاسِعَةً اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا.

اقسام رحمت

الف. رحمت رحمانی، مقام بسط وجود.

ب. رحمت رحیمی، مقام بسط کمال وجود.

با رحمت رحمانی حقیقت وجود ظهور پیدا کرده و با رحمت رحیمی هر موجودی به کمال معنوی و هدایت روحانی خود می‌رسد. برای همین در دعاها گفته می‌شود: يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ رَحِيمَ الْآخِرَةِ. و «الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً».

بنابراین، با حقیقت رحمانی، ماهیات معدوم و هیاکل فانی شونده، فیض وجود گرفتند و با حقیقت رحیمی همه به راه راست راهنمایی شدند. بروز سلطنت رحیمی و دمیدن دولت آن در سرای آخرت افزونتر است.

رحمانیت و رحیمیت یا ذاتی‌اند و یا فعلی. رحمانیت و رحیمیت ذاتی همان تجلی ذات برای خود ذات و ظهور صفات و اسما و لوازمشان از اعیان ثابتة با ظهور علمی و کشف تفصیلی در عین علم اجمالی در حضرت واحدیت است.

رحمت رحمانی و رحیمی فعلی عبارتند از تجلی ذات در پوشش افعال به سبب بسط فیض و کمال بر اعیان و ظاهر نمودن آنها بر اساس غایت کامل و نظام احسن. یکی از دلایل تکرار «الرحمن الرحیم» در فاتحة الكتاب تدوینی همین است تا با کتاب تکوینی مطابقت کند.

یادآوری

بدانکه تجلی خدای متعال با تجلی رحمانی ذاتی در عالم اسما و صفات اگر چه زیباتر و نورانی‌تر است و رحمتش در آن مقام والا، وسیع‌تر است - زیرا که عالم ربوبی واقعا وسیع است - اما آن چه که از این فقره دعا ظاهر است این است که مراد از رحمت، رحمت فعلی و

فیض ناشی از مقام رحمانیت ذاتی بر مرحومان است. و مراد، باران نازل از آسمان الوهیت بر زمین‌های خشک‌کویری است.

باید بدانیم که هر مرتبه از تعینات و هر موجودی از موجودات رویکردی به عالم غیب و نور دارند و رویکردی دیگر به عالم ظلمت و قصور دارند که از جانب نفس کدر و ماهیت تاریک آنان است.

بنابراین هر یک آنان به اعتبار جنبه نورانی و نسبتش به عالم رحمت و مغفرت، مرتبه‌ای از مراتب رحمت الهی است. و به اعتبار جنبه نفسانی‌اش، مرحوم است. از این رو، چنانکه برای مرحومان، کثرت عرضی بالذات و کثرت طولی بالعرض است، برای رحمت نیز کثرت عرضی بالعرض و کثرت طولی بالذات است که برخی وسیع و برخی دیگر اوسع‌اند. بعضی محیط و بعضی محاطند بنا بر آنچه که در حکمت متعالیه ثابت است.

برای دعاکننده مناسب است که خدای متعال را با جهاتی که منتسب به اوست بخواند و آن، جهت رحمت و سایه نورانی ماندگار الهی است. بنابراین، مرحوم فقیر، از رحیم غنی، رحمت گسترده‌اش را می‌طلبد.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ بِأَقْوَمِهَا وَكُلِّ كَلِمَاتِكَ تَائِمَةً. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كُلِّهَا.

پس از آنکه دیده‌جان باز شد و انسان از زندان طبیعت به درآمد کشف حقیقت کلمه و کلام برای او بی‌نیاز از بیان و تطویل کلام است. از آن چه که بر گوش قلب سالک خوانده می‌شود و بر روح عقل او دیکته می‌گردد بازیرکی می‌فهمد که عوالم وجود و اقالیم بودن (کون) از غیب و شهود، همه کتاب‌ها و آیه‌ها و کلام و کلمات الهی‌اند.

کتاب هستی دارای ابواب منظم و فصول مفصل است و کلیدهایی دارد که با آنها درها باز می‌شوند و پایانه‌هایی دارد که با آنها کتاب هستی به پایان می‌رسد. برای هر کلیدی بابی و برای هر بابی فصلی و برای هر فصل آیاتی و برای هر آیه کلماتی و برای هر کلمه حرفی و برای هر حرف، حرکات و نشانه‌هایی است.

سوره فاتحه کتاب تکوینی الهی که خداوند تعالی آن را با دست قدرت کامل خود نگاشته است و همه کتاب با وجود جمعی الهی منزّه از کثرت و وارسته از عیب و کدورت، در آن حضور دارند، از نگاهی همان عالم عقول مجرد و روحانیان از فرشتگان و تعین اول

مشیت است. امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه چه نیکو گفته است: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ...» به دلیل اینکه افق معصومان همان افق مشیت است.

چنانکه خداوند در معرفی خاتم پیامبران فرمود: «مُمْ ذَنِي قَدْتَلِي فَكَانَ قَوْبَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. حَضْرَاتِ مَعْصُومِينَ مِنْ نَظَرِ وَأَلَيْتِ وَأَحْدَنَدُ: أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ، أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ، آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا نُورٌ وَاحِدٌ.»

به دلیل آنکه کل کتاب (قرآن) در سوره فاتحه جمع است و فاتحه به اعتبار وجود جمعی اش در بسم الله است و آن هم در باء بسم الله است و باء در نقطه باء است. علی علیه السلام فرمود: «أَنَا النُّقْطَةُ» و در روایت است که: بِالْبَاءِ ظَهَرَ الْوُجُودُ وَ بِالنُّقْطَةِ قَبَّرَ الْعَابِدُ عَنِ الْمَعْبُودِ. پایان کتاب الهی و نوشته ربانی، جهان طبیعت و بایگانی بودن (سجل الکون) است این ترتیب بر حسب قوس نزول است و الا آغاز و انجام یکی است. چون آن چه از آسمان الوهیت نازل می شود، در روزی که طول آن هزار سالی است که شما محاسبه می کنید، به او برمی گردد. همین دلیل خاتم بودن پیامبر اکرم (ص) و پیغمبر با عظمت هاشمی است که تنها او اول وجود است چنانکه وارد شد: نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ.

اگر وجود مطلق و نوشته منسجم الهی با همه مراتب و منازلی که دارد یک کتاب منظور شود، هر عالمی از عوالم کلی بابتی از ابواب و جزوی از اجزای آن خواهند بود و هر کدام از عوالم جزئی، سوره و فصل آن و هر مرتبه ای از مراتب کل عالم یا هر جزئی از اجزای آن، آیه و کلمه. گویا این سخن رسای خداوند به این اعتبار نظر دارد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَشْتَرُونَ.»

اما اگر سلسله وجود، کتابهای متعدد و نگاهشده های متفاوت اعتبار گردند. به اعتبار مراتب، انواع و افراد خود، هر عالمی کتابی مستقل است که دارای ابواب، آیه ها و کلمات ویژه خود است. گویی قول خدای تعالی: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» ناظر به این اعتبار است. اما اگر بین دو نظر گاه جمع کنیم، وجود مطلق کتابی است که مجلداتی دارد و هر مجلدی ابواب، فصول و آیه ها و نشانه هایی خاص خود را دارند.

همانگی کتاب تکوین و کتاب تدوین. چنانکه کتاب تدوینی خداوند بطون هفتگانه و به لحاظی هفتادگانه دارد، که جز خداوند سبحان و راسخان در علم از آن اطلاعی ندارند، و جز

پاکیزگان از حدتهای معنوی و اخلاقی و آراستگان به فضایل علمی و عملی آن را مَسْ نِتوانند کنند [لذا] هر کسی که نزاهت و قداست بیشتری دارد، قرآن بیش تر برایش تجلی می‌کند و بهره‌ او از حقایق قرآنی فراوان تر است، کتاب تکوینی انفسی و آفاقی الهی نیز کاملاً چنین است. پس ای مسکین در راه پروردگارت مجاهده کن و جانت را پاک کرده، از زیر سلطه شیطان به در آی، ارتقا پیدا کن و کتاب پروردگارت را بخوان و با تأمل و تأبّی آن را تلاوت کن و نزد پوسته‌اش توقف نکن. هرگز تَوْهُم نکنی که کتاب آسمانی و قرآن نازل ربّانی جز همین قشر و صورت نیست. چون ایستادن نزد صورت و اعتکاف کردن در برابر ظاهر عالم و به سوی مغز و باطن گذر نکردن، نغله شدن و هلاکت است. ریشه همه ریشه‌های نادانی و پایه همه اساس‌های انکار نبوت‌ها و ولایت همین است. اولین کسی که به ظاهر اکتفا کرد و دلش از مشاهده باطن نابینا ماند، شیطان لعین بود. او چون به ظاهر آدم علیه السلام نظر کرد امر بر او مشتبه شد و چنین گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» و «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» فَانَّ النَّارَ خَيْرٌ مِنَ الطِّينِ. توجه نکرد که جهل او نسبت به باطن آدم (ع) قیاسش را استدلال مغالطی کرده است، چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام بدان گوشزد شده است.

هشدارى به اهل باطن!!!

مبادا شیطان نور عقلت را گرفته، امر را بر تو مشتبه کند تا دچار خذلان و گمراهی شوی. زیرا که شیطان با خلط حق و باطل و صحیح و سقیم در سینه‌های مردم و سوسه می‌کند و چه بسا تو را نیز از راه راست با ظاهری صحیح و باطنی مریض به در کنند به اینکه برایت بگوید: علوم ظاهری و پیروی از ظواهر کتب آسمانی چیزی نیست و از حق خارج شدن است. زیرا عبارات قالبی و عبادات صوری برای عوامی است که مانند چهارپایانند و اهل صورت و صاحبان پوسته‌اند. اما برای صاحبان دل و ارباب معرفت و اسرار جز اذکار قلبی و خواطر سرّی که همان باطن‌های مناسک و نهایت آنها و روح عبادت و غایتشان است، نیست. و چه بسا اشعاری را هم برایت بسراید:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل نه حال
علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

از شیطان به خدا پناه ببر و به او بگو: ای ملعون، این کلمه حقی است که با آن باطل را اراده کرده‌ای. چون ظاهری که مورد طعن است، ظاهری است که از باطن تهی باشد.

صورتی که از معنا خالی باشد. آن نه کتاب است و نه قرآن. اما صورتی که با معنا مرتبط است و ظاهری که با سرّ و پنهان متصل است، طبق سخن خدا و پیغمبر و اولیانش علیهم السلام مُتَّبِع و مُطَاع است.

چگونه مُتَّبِع نباشد در حالیکه ظواهر کتاب و سنت از گرامی ترین دانشها و والاترین علوم اند؟ ظاهر، اساس اعمال ظاهر و تکالیف الهی و قوانین شرعی است. ظاهر پایه شریعت های الهی و حکمت های عملی است که همان صراط مستقیم اسرار ربوبی و انوار غیبی و تجلیات الهی اند. اگر ظاهر نباشد هرگز رهروی به کمال و مجاهدی به مآل نمی رسد. پس عارف کامل کسی است که مراتب را حفظ کند و حق هر صاحب حقی را عطا نماید. عارف کامل صاحب دو چشم و دو مقام و دو نشئه است. ظاهر و باطن کتاب هر دو را می خواند و در صورت و معنا و تفسیر و تاویل هر دو تدبیر می کند. چون ظاهر بی باطن و صورت بی معنا مانند جسد بدون روح و دنیای بدون آخرت است. چنانکه رسیدن به باطن جز از راه ظاهر امکان ندارد چون دنیا مزرعه آخرت است همینطور هر کس به ظاهر تمسک کند و در دروازه ظاهر متوقف شود، کوتاهی کرده و معطل است. آیات و روایات پرشماری که بر تحسین تدبیر در آیات و تفکر در کُتُب و کلمات الهی دلالت دارند، چنین کسی را طرد می کنند.

آن کس که بخواهد راه باطن را بدون نظر به ظاهر بیپیماید، از راه راست گمراه است و گمراه می کند. اما کسی که ظاهر را می گیرد و به آن برای رسیدن به حقایق تمسک می کند و در آینه برای دیدن جمال مطلوب نظر می کند حتما به راه راست هدایت می شود و کتاب خدا را چنانکه سزاوار است تلاوت نموده است. او از کسانی نیست که از یاد پروردگار خود روی گردانده اند.

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ مِنْ کَمَالِکَ بِاَکْمَلِہٖ وَ کُلُّ کَمَالِکَ کَامِلٌ. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِکَمَالِکَ کُلِّہٖ.

کمال، چیزی است که شی با آن تمام می شود و کمبودش جبران می گردد. کمال هیولا مثلا، به صورت است و کمال جنس به فصل. به همین دلیل در تعریف نفس گفته اند: کمال نخستین برای جسم طبیعی آلی است. زیرا به یک لحاظ کمال هیولا به او است و به لحاظ دیگر کمال جنس با او است.

به این جهت است که ولایت علوی - که خدا ما را بر آن پایدار نگاه دارد - کمال دین و تمام نعمت است. چنانکه خداوند متعال فرمود: **أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...** . بنابراین، عبادات و عقاید و ملکات به منزله هیولا هستند و ولایت صورتشان است. همچنین آنها به منزله ظاهر و باطن‌اند. برای همین است که اگر کسی بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت، کفر، نفاق و گمراهی مرده است. زیرا که ماده و هیولایی وجود ندارد مگر با صورت و فعلیت، بلکه در نشئه آخرت وجودی برای ماده و هیولا نیست. چون سرای آخرت حیات و زندگی محض است. آخرت سرای درویدن است در حالیکه دنیا کشتگاه آخرت است.

اسما و صفات الهی همه کامل بلکه عین کمال‌اند. چون در آنجا نقصی نیست تا جبران شود. هر کمالی هست ظهور کمال اسمای الهی و تجلی آنها است. کامل‌ترین اسما همان اسم جامع همه کمالات است. مظهر اسم جامع، انسان کامل است که دارنده تمام صفات و اسمای الهی و مظهر تمام تجلیات ربّانی است.

از این رو، در اسمای الهی، اسم «الله» کامل‌تر و در مظاهر، انسان کامل، اکمل است. در میان شرایع نیز شریعت او کامل‌تر و کمال شریعت او به ولایت است. نسبت دیگر شریعت‌ها به شریعت انسان کامل [محمد(ص)] مانند نسبت او به صاحب شریعت است. و مانند نسبت اسم جامع با دیگر اسم‌هاست.

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاَسْمَائِكَ کُلِّهَا.

اسمای حسناى الهی و صفات والای ربوبی، حجابهای نوری برای ذات احدیت‌اند. ذاتی که تمامی تعینات اسمایی در آن مستهلک، و همه تجلیات صفاتی در آن پنهان‌اند. زیرا غیب هویت و ذات احدیت برای هیچ کس جز در حجاب تعین اسمی ظاهر نمی‌شود و در هیچ عالمی جز در نقاب تجلی صفاتی جلوه نمی‌کند. [برای ذات احدیت] بر حسب این مرتبه نه اسمی هست و حال آنکه اسم و رسم، حدّ و تعین‌اند. بنابراین، برای او نه اسمی هست و نه رسمی. نه بر حسب مفهوم و ماهیت و نه بر حسب حقیقت و هویت. نه علماً و نه عیناً.

غیر او چیزی نیست تا اینکه اسم و رسم برایش باشد. پاک و بی‌عیبی است که از تحدید اسمی و از تعین رسمی منزّه است. جهان خیال اندر خیال است و حال آنکه ذات مقدس

احدی حقیقتی قائم به خویش است. و حقیقت با خیال کشف نمی‌شود. چنانکه سخن آزادگان چنین است.

بنابراین، همه مفاهیم اسمائی و حقایق غیبی با تمام مراتبشان از مقام ظهور، تجلی یا اطلاق و انبساط او پرده برمی‌دارند. پس وجود فراگیر (منبسط) و مفهوم عام آن جز از مقام اطلاق وی کشف نمی‌کنند.

اگر با خبر شدی که گاهی بر این مرتبه اطلاق اسم شده است، مرتبه‌ای که همان عماء و غیب است - چنانکه یکی از احتمالات در اسم مستأثر در علم غیب او است، همان طور که در اخبار آمده و در آثار بدان اشارت شده است، مرتبه‌ای که علمش مختص خداوند است و هفتاد و سومین حرف از حروف اسم اعظم است - از این باب است که ذات بالذات علامت ذات است. زیرا او ذاتا به ذات خود علم دارد.

معنای اسم الهی

اسم عبارت است از ذات همراه صفت معینی از صفات و تجلی‌ای از تجلیات. مثلا الرحمن عبارت است از ذاتی که با رحمت گسترده همراه و متجلی است. الرحیم ذات تجلی کرده با رحمتی است که همان بسط کمال است. المنتقم ذاتی تعیین یافته با انتقام است و....

این نخستین کثرتی است که در سرای وجود تحقق یافت. این تکثر در حقیقت کثرت علمی است. شهود ذات در آینه صفات و اسما است. این همان کشف تفصیلی در عین علم اجمالی است.

با این تجلی اسمائی و صفاتی درهای وجود گشوده شدند و غیب با شهود هم آغوش گشت. رحمت بر بندگان گسترده شد و نعمت در سرزمین‌ها سرازیر گردید. اگر تجلی اسمائی نبود، عالم در تاریکی عدم و کدورت خفا و وحشت اختفاء باقی می‌ماند. چون برای کسی از جهانیان و بلکه برای قلب هیچ سالکی از سالکان، تجلی ذاتی جز در حجاب اسمی از اسما و صفتی از صفات امکان بروز ندارد.

مراتب اسما:

تجلی الهی با بعضی از اسما بر بعضی دیگر مقدم بود. زیرا ابتدا تجلی برای اسم محیط بود و در حجاب او برای اسم‌های محاط. به همین دلیل اسم «الله» و «رحمان» به لحاظ احاطه‌ای

که دارند، سائر اسما به واسطه آن دو متجلی شده‌اند. و این از اسرار پیشی گرفتن رحمت بر غضب است. اولاً، تجلی الهی با اسم «الله» برای اسامی دیگر جلوه کرد و ثانیاً به وساطت آن اسما برای اعیان ثابت از هر حقیقت غیر از عین ثابت انسان کامل، ظاهر شد. و ثالثاً برای اعیان خارجی. تجلی الهی برای انسان کامل ابتداءً و بدون واسطه شی‌ای واقع شد. و این در تجلی علمی است.

در تجلی عینی هم تجلی برای انسان کامل بدون وساطت صفتی از صفات و اسمی از اسما، با اسم «الله» بود و برای دیگر موجودات توسط آن اسما. این از رموز دستور خداوند برای سجده ملائکه برای آدم علیه السلام است، هر چند شیطان لعین به این حقیقت جاهل بود. اگر خداوند با اسم محیط خود برای آدم جلوه نمی‌کرد، هرگز او تمکن برای فراگیری تمام اسما را پیدا نمی‌کرد. شیطان هم اگر هنگام خطاب به سجده، تحت تربیت اسم «الله» بود، از درک روحانیت آدم (ع) عاجز نمی‌ماند. اینکه آدم مظهر اسم بزرگ «الله» هست مقتضی شد که او در جهان جانشین خداوند گردد.

نور:

شاید بعد از تدبر در روح اسم و تفکر در حقیقت آن و بعد از مطالعه دفتر سلسله هستی و خواندن سطرهای آن با اذن خدا و توفیق الهی برایت واضح شود که سلسله وجود و مراتب آنها و دایره شهود و درجات همه اسمای الهی اند. زیرا که اسم همان نشانه است. و هر چیزی که از حضرت غیب داخل در وجود شد، علامت آفریدگار خود و مظهری از مظاهر پروردگار خود است. بنابراین، حقایق کلی، از امهات اسمای الهی هستند و اصناف و افراد اسمای محاط‌اند. اسمای خدای تعالی قابل شمارش نیست. هر اسمی از اسمای عالم عینی تحت تربیت اسمی از اسما در مقام الوهیت و واحدیت‌اند. و هر یک مظهری از مظاهر اویند. چنانکه کتاب کافی از امام صادق (ع) علیه السلام نقل کرده است: فرمود: منظور از سخن خدای متعال: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...» مائیم «تَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ». اخبار در این باره بسیار است.

اسم اعظم

اسم اعظم را حقیقتی بر حسب مقام الوهیت است و حقیقتی بنا بر مقام مالوهیت، و حقیقتی بر اساس لفظ و عبارت دارد. اسم اعظم بنا بر حقیقت عینی‌ای که جز خداوند آن را نمی‌داند

و استثنایی در آن نیست، چنانکه گذشت همان حرف هفتاد و سوم است که در علم غیب، خداوند آن را برای خویش برگزیده است.

اما اسم اعظم بنا بر مقام مالو هیت و واحدیت، همان اسم جامع تمام اسمای الهی است. جامعیتی که مبدا اشیا و اصل آنها است و به منزله هسته برای درخت هستی است که تنه و شاخه‌ها و برگها همه از اوست. و یا مانند در بر داشتن جمله اجزایش را مانند لشکر فوج‌ها و افرادش را.

اسم اعظم به اعتبار اول و بلکه به اعتبار دوم نیز، حاکم بر تمامی اسما است. و تمام اسما مظاهر اویند. او بالذات بر همه مراتب الهی تقدم دارد. این اسم با تمام حقیقتش، تمام و کامل جز بر خودش و بر برگزیدگان از بندگانش رخسار نشان نمی‌دهد. صورت حقیقت انسانی که همان صورت جمیع عوالم است، مظهر تام اوست. این صورت تربیت شده اسم اعظم است. در نوع انسان کسی نیست که اسم اعظم چنانکه هست بر او متجلی شود، جز حقیقت محمدی (ص) و اولیای او که در روحانیت با او متحدند. و آن همان غیبی است که منتخبان از بندگانش از او استثنایند. در کافی مرحوم کلینی آورده است که «وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ إِرْتَضَاءٍ...»

اما اسم اعظم بنا بر حقیقت عینی همان انسان کاملی است که خلیفه خدا در جهانیان است. و او حقیقت محمدی (ص) است که با عین ثابت خود با اسم اعظم در مقام الوهیت یکی است. دیگر عین‌های ثابت بلکه اسمای الهی جلوه‌های این حقیقت‌اند. چون اعیان ثابته عین اسمای الهی هستند. تعین در خارج، عین متعین است و در عقل غیر او است. پس اعیان ثابته عین اسمای الهی‌اند. از این رو، عین ثابت حقیقت محمدی (ص) عین اسم اعظم است و سایر اسما و صفات و اعیان، مظاهر و شاخه‌های اویند یا اجزای او به اعتباری دیگر. پس چیزی که در همه عوالم از عقل تا هیولا جلوه کرده است، همان حقیقت محمدی (ص) است و عالم، ظهور و تجلی اوست. تمامی ذرات از مراتب وجود، تفصیل این صورتند و این همان اسم اعظم است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَزَّتِكَ بِأَعْزَاهَا وَكُلِّ عَزَّتِكَ عَزِيرَةً. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلَّهَا.

عزیز همان غالب یا قوی است و یا کسی است که بی‌همتا است.

خداوند تعالی عزیز به معنای نخست است. چگونگی نباشد و حال آنکه او بر همه چیز پیروز است و بر همه چیز غلبه دارد و تمام سلسله هستی تحت تسخیر امر اوست. «مَا مِنْ ذَاتَةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا...» (هود، ۵۶) همه چیز بدون عصیان مقهور اویند و بی طغیان ذلیل و رام اویند. سلطنت مطلق، مالکیت تام و غلبه بر امر و خلق، مخصوص اوست. حرکت هر جنبنده‌ای به تسخیر او است. فعل هر فاعلی با دستور و تدبیر او است. او عزیز به معنای دوم نیز هست. زیرا واجب الوجود از نظر قوت فوق نامتناهی بما هو نامتناهی است. در دایره هستی، نیرومند جز او نیست. نیروی هر صاحب قدرتی سایه قوت اوست.

موجودات به دلیل نزدیکی و فنای در او و از جنبه «یَلِي الرَّبِّي» قوی هستند اما به جهت انتساب به خودشان و جنبه «یَلِي الْخَلْقِي» ضعیف و ناتوانند. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ...» (فاطر، ۱۵). «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ». (نجم، ۲۳) این مطالب در صورتی است که قوت در مقابل ضعف باشد. اما اگر قوت به معنای مبدا اثر بودن باشد، حق تعالی مبدا همه آثار نامتناهی است. در خانه غیر او و غیر صفات و آثار او احدی نیست. لَا مُؤْتَرِّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ. تمام مؤثرها و مبادی آثار مظاهر قوت و فعل اویند. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

حضرت باری تعالی، عزیز به معنای سوم نیز هست. چون وجود صرف، دوئیت و تکرار رانمی پذیرد. هر چه که برایش دو فرض می‌شود، همان خود اوست. چنانکه در جای خود تحقیق شده و این مختصر را گنجایش آن نیست.

بنابر آنچه منسوب به شیخ کبیر در انشای دواثر است، عزیز از اسمای ذات است. اما بنا بر تحقیق اگر عزیز به معنای سوم باشد از اسمای ذات است، به معنای دوم، از صفات و به معنای اول، از اسمای فعل است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَشِيئِكَ بِأَمْضَاهَا وَكُلِّ مَشِيئِكَ مَاضِيَةً. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَشِيئِكَ كُلِّهَا.

تمام مراتب وجود از عوالم غیب و شهود، از تعینات مشیت و از مظاهر اویند. نسبت مشیت به همه یکسان است اگر چه نسبت متعین‌ها به او متفاوت است بنا بر طریقه عارفان و الامقام، مشیت نخستین صادر است و دیگر مراتب به واسطه او موجودند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا وَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ.

دقت در مضمون روایت و تحقیق صاحبان اسرار و ارباب سلوک آن است که هیچ موجودی در مراتب مخلوقیت نیست، جز مشیت مطلق الهی. مشیت است که بالذات موجود است و از هر تعین و تعلقی مجرد است. وحدت حَقُّ ظَلِیْه در سایه وحدت حَقُّ حَقِیْقِیْه تنها از آن اوست. اما تعین‌ها، بوی وجود هم به مشامشان نرسیده است، بلکه مانند سرابی در بیابانند که تشنگان آن را آب گمان برند. **إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيْتُهُمْ...**، **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**. (قصص، ۸۸) کاغذی که بر آن می‌نویسیم و مدادی که با آن سطرها را پدید می‌آوریم و عضلاتی که با آن اینها را به کار می‌گیریم و نیرویی که در عضلات پراکنده‌اند و اراده‌ای که از شوق برخاسته از علم قائم به نفس برمی‌خیزد، همه از شئون مشیت الهی و ظهورات اویند. تعینات اعتباری، خیالی بیش نیستند. چنانکه شیخ بزرگ فرمود: «عالم خیال اندر خیال است.» بنابراین ظهوری جز ظهور او نیست و نه شأنی جز شان او. معنای عام بودن مشیت و جاری بودن وجود و رها بودن هویت الاهیه و گسترده بودن رحمت و مقام الوهیت همین است.

دستاوردی اشراقی:

وقتی سالک الی الله و مجاهد فی سبیل الله به این مقام رسید و حق خود را در مظاهر خلق به او نشان داد به نحوی که در عین حال از حق و خلق هر دو در حجاب نبود و وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت مشاهده کرد، از پشت رسم‌ها، درهای معرفت و علوم و اسرار الهی بر او گشوده می‌شود.

یکی از آن اسرار و معارف مهم، حقیقت «امر بین الامرین» است که از جانب حکیم علیم بر زبان رسول گرامی (ص) و خاندانش علیهم السلام جاری شده است. چون فهم و درک این حقیقت ممکن نمی‌شود مگر «لَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلَّتْ السَّمْعَ وَ هُوَ سَمِیْدٌ» (ق، ۳۷) چنین سالکی با چشم بصیرت و تحقیق، بی حجاب تقلید و پرده تعصب می‌بیند همه موجودات با ذات و قوای ظاهری و باطنیشان از شئون و اطوار حق‌اند و همه ظهورات و تجلیات آن جمال نورانی‌اند.

کسی که به گمان تنزیه و تقدیس حق تعالی، افعال را به مخلوق نسبت می‌دهد و حق را از آنها برکنار می‌داند، مقصر و ظالم به خود و به حق است. او از حق محجوب و از بارگاه پروردگار مطرود است. تنزیه و تقدیسش کوتاهی و تقلید است. از این رو مصداق این

سخن خداوند است که «المغضوب علیهم». چنین کسی در کثرت‌ها معتکف است و از توحید بهره‌ای ندارد.

آن کسی که فعل را با عدم حفظ کثرت تنها به حق تعالی نسبت می‌دهد هم گمراه است زیرا که از اعتدال بیرون است. وی نیز مصداق سخن خدای متعال: «الضالین» است. راه مستقیم و طریق روشن، برون‌رفت از تعطیل و تشبیه است. و نگهداشتن مقام توحید و تکثیر و پرداختن حق و عبد هر دو. [بحث مشیت در کتاب امام (ره) مطالب ارزنده‌ای دارد که برای رعایت اختصار از آن‌ها گذشته‌ایم امید است دوستان با مراجعه به کتاب استفاده بیش‌تری ببرند.]

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَظَلَّتْ بِهَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ. وَكُلُّ قُدْرَتِكَ مُسْتَظِلَّةٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا.

قدرت از امهات صفات الهی است و از امامان هفتگانه‌ای است که عبارتند: حیات، علم، اراده، قدرت، سمع، بصر و تکلم.

قدرت همان احاطه تام و شمول کلی است. هر چند قدرت در تحقق، نیاز نزد حیات و علم می‌برد. این یکی از مراتب فراگیر بودن و گستردگی قدرت است که در دعا از آن به استتاله تعبیر شده است، اگر مراد از شی در علی کل شیء، شئیت تعینات صفاتی و اسمائی یعنی اعیان ثابتة در حضرت علمی باشد.

قدرت در نظرگاه فیلسوف و متکلم:

قدرت در نظرگاه حکیم به این معناست که فاعل ذاتا به گونه‌ای باشد که اگر بخواهد انجام دهد و اگر نخواهد انجام ندهد. اما در دیدگاه متکلم قدرت عبارت است از صحت فعل و ترک. عالم کلامی به این دلیل قدرت را چنین معنا کرده است که پنداشته است معنای حکیم از قدرت سبب می‌شود خداوند متعال در افعالش موجب باشد نه مختار، در حالیکه حضرت حق منزله است که افعالش از روی جبر و بی‌اختیاری باشد.

اما تنزیه متکلم در واقع همان تشبیه است. چون این مخلوق است که اگر صحت فعل و ترک از او سلب شود به ناچار اختیار از کف می‌دهد، اما خداوند متعال از چنین تشبیهی منزله است و این تقدیس متکلم عین تنقیص او است. زیرا لازمه چنین تقدیسی، راه یافتن ترکیب

در ذات حق است. و در صفت ذاتی حق، امکان رخنه می‌کند که تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. متکلمان به این نکته تفتن نداشتند که فاعل موجب کسی است که عمل را بدون علم و اراده انجام دهد یا اگر علم و اراده دارد کار را بر خلاف خواست و اراده اش انجام دهد و فعل با ذاتش ناسازگار باشد، حال آنکه علم و قدرت و اراده عین ذات خداوندند و او احدی الذات و الصفات است و مجعولات او با ذات او سازگاری دارند. بنابراین، توهم اینکه افعال حضرت حق با اجبار باشند و بی اختیار از او صادر شوند، گمانی بس باطل است. زیرا وقتی فعل صادر از فاعل ممکن که علمش ناقص و زوال پذیر است و اراده اش تحت نفوذ انگیزه‌های زائد بیرونی است، از روی اختیار است، چگونه فعل فاعلی که واجب بالذات و صفات است اختیاری نباشد؟ آیا گمان می‌بری واجب بودن ذات و صفات و بسیط بودن حقیقت و شدت احاطه، علم سرمدی و اراده ازلی موجب موجب شدن می‌شوند؟ و آیا امکان، عدم شیئیت، زوال پذیری، باطل بودن حقیقت، هلاک شدن ذات و صفات، حدوث نو به نو شدن و تغییر پذیری از شرایط اختیار است؟

پس ای دوست من از خواب غفلت برخیز و با چشم حقیقت و بصیرت به پروردگارت نظر کن و از نادانان مباش.

اشراق عرشى

ای مسکین، بدان کسی که با قدم معرفت به سوی خدا سیر می‌کند در برخی حالات برایش منکشف می‌شود که سلسله هستی و منزلت‌گاههای غیب و مراحل شهود، همه از جلوه‌های قدرت خدای متعال و درجات بسط بساط سلطنت و مالکیت اویند. برای هیچ نیرویی جز نیروی او و نه برای هیچ اراده‌ای جز اراده او ظهوری نیست. بلکه هیچ وجودی، جز وجود او نیست. بنابراین عالم همان طور که سایه وجود و ریشش جو دو است، سایه کمال و جو دو او نیز هست. قدرت خداوند همه چیز را دربر گرفته و بر همه چیز چیره است.

موجودات از جهت خودشان، شیئیتی ندارند تا چه رسد واجد کمالات و وجود مانند علم و قدرت باشند اما به جهت نسبت با پروردگارشان، درجاتی از قدرت او و حیثیتی از کمال ذات و ظهور اسما و صفات او هستند. از این مطلب راز این بخش از دعا «بالقدرة التي استطلت بها علی کل شیء»، آشکار می‌شود. زیرا که استطاله همان وسعت قدرت و بسط سلطنت بر همه چیز است.

خدای تعالی و فیض مقدس بر اعیان موجود و ماهیات محقق در عالم شهادت، استطاله دارد و با فیض اقدس بر اعیان ثابته و ماهیات مقدر در حضرت علمی جمعی. بنا بر نظر استاد کامل ما (مرحوم شاه آبادی)، قدیر از اسمای ذاتی است. اما طبق نظر شیخ کبیر در انشاء الدوائر، قادر از اسمای صفاتی است. به نظر ما مقتدر به اسمای فعلی شبه است. هر چند شیخ آن را از اسمای صفات دانسته است. و الله العالم.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِأَنْفَعِهِ وَكُلِّ عِلْمِكَ نَافِعًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ.

اگر چشم دلت سالم باشد و غبار تعصب [از جانت] فرو نشسته باشد، خواهی دید که خداوند متعال، به اعتبار جاری بودن هویت و مطلق بودن سلطنت، همه اشیا است. و به اعتبار حد و تعین و نقص همراه اشیا، هیچ کدامشان نیست. بنابراین باید با دقت در سخن مولای موحدان و سلطان عارفان امیر مؤمنان علیه السلام اندیشه کنی که فرمود: «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَأْجِزَةِ وَخَارِجٌ عَنْهَا لَا بِالْمُزَايَلَةِ. وَ «وَحُكْمُ التَّيْنُونَةِ بَيْنُونَةُ صِفَةٍ لَا بَيْنُونَةُ عَزَلَةٍ...»

هرگاه بدانچه گفتیم احاطه یافتی و لطف قریحه و سلامت ذوق را هم به کار گرفتی و از حضرت علمی، با رساترین زبانها و فصیح ترین بیانها و نیکوترین اقوال و گرامی ترین کلامها یعنی با زبان استعداد و منطقی دل و ذکر باطن و دعای قلب خواستی که از دریاهاى دانشش قطره‌ای به تو بچشاند و با تجلیات علمی اش بر تو جلوه‌ای کند، با اذن او و کمک توفیق او خواهی دانست اشیا چگونه و بدون هر حیثیتی و حیثی، از حیث ذات وابسته به اویند و چگونه اشیا به خاطر آنکه حضرت حق بذاته ذات مقدسش را تعقل می‌کند برایش منکشفند. در این صورت عمق سخن عارفان: «عِلْمُهُ تَعَالَى بِالْأَشْيَاءِ هُوَ الْكَشْفُ التَّصْبِيلِي فِي عَيْنِ الْعِلْمِ الْبَسِيطِ الْإِجْمَالِي» برایت گشوده می‌گردد.

چنانکه حقیقت سخن مؤسس مکتب جعفری امام صادق (ع) نیز برایت روشن می‌شود:
 لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ، وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا بَصَرٌ... و سخن امام باقر علیه السلام: كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا بِمَا يَكُونُ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ.

و البته برایت واضح می‌شود که اسما، صفات و لوازمشان از اعیان ثابته و لوازم لوازمشان تا آخر، بلکه فیض مقدس و ظل ممدود با حضور ذات خداوند نزد خودش

حاضرند و با کشف ذات او برای خودش بدون تکثر و تعینی منکشفند. زیرا که اسم عین مسماست و صورت اسامی یعنی اعیان، عین اسم و عین مسمایند.

ظل منبسط هم عین حقیقت الهیه و مستهلک در اوست. و در اصل هیچ حکمی برایش نیست و هیچ استقلالی ندارد.

تعبیر از لازم و اسم و مفهوم و... با الفاظ و عبارت تنها در مقام تعلیم و تعلم است و الا مکاشفه‌ها و براهین مخالف آن است و مشاهده و علوم ذوقی با آن سر ناسازگاری دارند.

أَلَا إِنَّ قُوبًا خَاطِبًا مِنْ نَسِجٍ تَسْقِيهِ
وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَغَالِيهِ قَاصِرٌ
[آن جامه کز حروف بود تار و پود آن کسی بر قد بلند نگارم رسا بود]

فهم این حقایق مقدر براهین مشائیان و استدلالهای فیلسوفان و جدلهای متکلمان نیست. این علم مخصوص صاحب‌دلان و بزرگانی است که از مشکلات نبوت و مصباح ولایت با ریاضت‌ها و مجاهدتها استضاء نموده‌اند. هیئات، ما و امثال ما از علم، جز ظاهرش راه، و از اسرار پیامبران و اولیا و روایاتشان جز سیاهی و پوسته‌اش را نمی‌شناسیم. چون ما به عالم طبیعت بسته‌ایم و نگاه‌مان تنها بر آن دوخته است. ما به بافته‌های عنکبوتان ماده چنگ زده‌ایم و همت ما نزد آنها متوقف است. در حالیکه آنها از لانه عنکبوت هم سست‌ترند: «وَأَنَّ الْيَبُوتَ لَيَبُوتُ الْعَنْكَبُوتِ» (عنکبوت، ۴۱)

اگر بتوانیم از این دهکده تاریکی که ساکنانش ستمگراند بیرون رویم و این سرای وحشتناک ویرانه را رها کنیم و به سوی خدا و رسولش کوچ نماییم. و اگر عنایت ازلی الهی با رسیدن به مرگ و فنای در ذات و صفات و اسمای او ما را دریابد حتماً مزد ما بر خدا خواهد بود و ما شاهد جمال و زیبایی و نورانیتش خواهیم شد. و علم شهودی و کشف حقیقی برای ما حاصل می‌شود که علم خداوند به ذات خود همان علم به کمالات ذات و لوازم اسما و صفات خود است، نه با علم متاخر و یا علمی دیگر.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضَاءٍ وَكُلِّ قَوْلِكَ رَضِيًّا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ.

از مباحث گذشته برای بصیرت قلبت و سریرت عقلت و باطن سیرت معلوم شد که سؤال با اسمای الهی و توجه به صفات جلالی و جمالی، به حقیقت برای سالک حاصل نمی‌شود مگر بعد از آنکه رب سالک با اسم و صفتش برایش تجلی کند و او با چشم بصیرت

و مکاشفه قلبی پروردگارش را در آینه اسم و صفتش مشاهده نماید. در این صورت به او رو کرده و یرایش خاضع می‌شود و با آن اسم و آن صفت وی را می‌خواند. احوال سالک و مقامات او در روند سیر و سلوک متفاوت است. چون انسان مظهر اسم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (رحمان، ۲۹) است. بنابراین در هر حال و شانی محبوبش با اسمی بر او ظاهر می‌شود و معشوقش با جلوه‌ای بر او تجلی می‌کند. از لطف، قهر، جلال و جمال. گاهی هم با یک اسم با دو گونه تجلی و دو نحو ظهور جلوه‌گری می‌کند. جلوه‌ای از نوع کثرت در وحدت و جلوه‌ای به نحو وحدت در کثرت. اگر با گونه اول بر سالک تجلی کند، سلطان وحدت بر قلب سالک غالب آمده، بر زبان کلامی مناسب حالش جاری می‌شود. بنابراین با سخنی که دال بر وحدت است ترنم می‌کند و می‌گوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِأَرْضَاءٍ. بالفظ مفرد. اما اگر بر گونه دوم متجلی شود، بر قلب سالک سلطان کثرت غالب می‌آید، پس وی با کلامی که مناسب این حال است و دلالت بر کثرت دارد زمزمه می‌کند و می‌گوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ بِأَتْمِهَا. لفظ جمع می‌آورد. همین یکی از اسرار گفتن «القول» و «الکلمات» در دعای شریف سحر است.

قول خداوند همه‌اش رضا است. سخط در آن راه ندارد. چون او با قول تکوینی‌اش ماهیات را به راه راست رهنمون می‌شود و از وجود و کمالات آنها را بهره‌مند می‌سازد. و با قول تشریحی‌اش جانهای آماده را برای برون رفت از قوه به فعلیت در ساحت‌های علم و عمل هدایت می‌کند. بنابراین، هر کس با هدایت تکوینی یا تشریحی هدایت شود، به خاطر متابعت از قول تکوینی خداوند و اطاعت از دستور «کن» اوست. و به خاطر قول تشریحی خداوند و اطاعت از دستورات تکلیفی اوست.

هر کس هم هدایت نشد به خاطر نداشتن استعداد و مخالفت با امر تکوینی و شقاوت و عدم اطاعت از امر تکوینی اوست. راضی‌ترین سخن در تکوین همان سخن ذاتی‌ای است که اسمای الهی در حضرت علمیه با آن ظهور یافتند و آن را به گوش اعیان ثابته پنهان در غیب واحدیت رساندند. در تشریح نیز راضی‌ترین سخن همان علم توحید است که بر بندگانش به وساطت فرشتگان و پیامبران افاضه فرمود. بعد از آن، علم تهذیب نفس است که سعادت انسان در گرو آن است و رضایت بخش‌تر از همه همان توحید محمدی است که در شب مبارک محمدی با کلام جمعی احدی قرآنی بر او نازل شده است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَسَائِلِكَ بِأَحَبِّهَا إِلَيْكَ وَكُلُّ مَسَائِلِكَ إِلَيْكَ حَيِّبَةٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَسَائِلِكَ كُلِّهَا.

سؤال آن چیزی است که سؤال کننده از سؤال شونده با روی آوردن به او درخواست می‌کند تا آن چه را که از وجود و کمالات وجود احتیاج دارد، به دست آورد. توجه سؤال کننده توجهی ذاتی یا حالی، باطنی یا ظاهری و با زبان استعداد یا حال و مقال است. سلسله موجودات و قبیله ممکنات به دلیل فقر و نیاز، چه از نظر ذات و چه از نظر صفات، به سوی قیوم مطلق و فیاض به حق رو می‌کنند و با زبان استعداد، وجود و کمالاتش را از حضرت او طلب می‌نمایند.

اگر این خواستن نبود، هرگز فیضی بر آنها افاضه نمی‌شد، اگر چه خود این خواستن (استدعا) نیز از غیب جمع است. چنانکه شیخ اعرابی [محبی الدین عربی] گفته است: قابل [نیست مگر] فیض اقدس او.

اولین خواسته و سؤالی که در سرای هستی واقع شد همان خواستن اسما و صفات با زبان مناسب با مقام آنها بود که از حضرت غیب مطلق خواستند تا در حضرت واحدیت ظهور کند. خداوند نیز با افاضه فیض اقدس ارفع و سایه ابسط اعلی در حضرت جمعی آنان را اجابت فرمود. بدین خاطر بود که اسما و صفات ظاهر شدند. اولی از اول همان اسم جامع پروردگار انسان که در بردارنده و حاکم بر اسم و صفات الهی است و با ظهور آنها ظاهر است بود، سپس به واسطه او دیگر اسما بنابر رتبه شان از نظر احاطه و شمول بودند.

بعد پرسش اعیان ثابته و صورت‌های اسمای الهی واقع شد. اولی در میان اینان همان صورت اسم جامع و عین ثابت انسانی بود. سپس با وساطت او دیگر اعیان بودند. چون دیگر اعیان، شاخه‌ها و دنباله‌های او در وجود و کمالات وجود در دو سلسله نزول و صعودند.

اسم جامع انسانی همان درخت مبارکی است که ریشه‌اش ماندگار و شاخه‌هایش در آسمانند. سپس خواستن اعیان ثابته ممکن بلکه اسمای الهی در حضرت علمی واقع شد تا در عین و شهادت ظهور پیدا کنند. خداوند با فیض مقدس و سایه گسترده، بنا بر ترتیب و چینش آنها از انسان کامل اولاً و دیگر مراتب بر حسب مراتبشان به واسطه انسان کامل آنها را اجابت کرد.

بنابراین محبت ذاتی خداوند به ظهور در حضرات اسمائی و عوالم غیبی و شهادتی تعلق گرفت به دلالت سخن قدسی خودش: **كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ**. بنابراین، حب ذاتی سرچشمه ظهور موجودات است.

محبوب‌ترین سؤال نزد خدای تعالی همان پرسشی است که در حضرت علمی جمعی از سوی اسمای الهی پرسش شد. چون آن پرسش کلید ظهور و معرفت گردید. و محبوب‌تر از محبوب‌تر همان پرسش ربّ انسان جامع است که بر اسما و صفات و شئون و اعتبارات حاکم است. این مطلب بر حسب مقام کثرت است. اما بنا بر مقام توحید و ارتباط میان موجودات و پروردگارشان بدون هر واسطه‌ای، تمامی سؤالات برای او محبوب است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ شَرَفِكَ يَا شَرِيفَهُ، وَكُلُّ شَرَفِكَ شَرِيفٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِشَرَفِكَ كُلِّهِ.

امری که مقبول و مسلم نزد همه دانشمندان الهی است آن است که وجود، خیر و شریف، زیبایی و نورانیت است و اینکه عدم، شر، پستی، تاریکی و کدورت است. بنابراین، وجود خیر محض و شرافت نابی است که همه اشیا به آن اشتیاق دارند و هر متکبر گردنکشی نزد او فروتن و خاضع است.

موجودات همه او را می‌طلبند و بوده‌ها همه به او عشق می‌ورزند. محور خیر و شرافت بر مدار او می‌گردد و هر سالکی به سمت او روی دارد. هر کاروانی در آستان او رحل می‌افکند. هر قافله‌ای به پیشگاه او وارد می‌شود. هرگاه یادی از خیر شود، اول و آخرش، ظاهر و باطنش و اصل و معدنش او است. البته همه اینها نه به معنای مصدری و مفهوم انتزاعی و اعتباری، بلکه بدین خاطر که او حقیقت و قوع در خارج است. وجود، عین اعیان خارجی و متن حقایق نفس الامری است. او اصل تحقق و ذات بخش ذوات و جوهر کن جواهر و تحقق دهنده عرضها است.

از این رو، هر خیر، شرف، حقیقت و نوری هست، بازگشت همه به اوست. وجود است که اصل ثابت و درخت پاکیزه‌ای است که شاخه‌هایش آسمان‌ها، زمین، ارواح و اشباح را پر کرده است.

هر شر، پستی، بطلان و ظلمتی بازگشتش به عدم است. عدم درخت خبیث ظلمانی و واژگون است که ثبات و قراری ندارد.

ماهیت هم به ذات خود به خیر یا شر بودن وصف نمی شود. زیرا که ماهیت نیست مگر خودش. در عین حال، ماهیت بر حسب لا اقتضای ذاتی و امکان ماهوی ای که دارد هالک و زوال پذیر و باطل است. اما هرگاه ماهیت از مرز بقعه عدم و سرای وحشت و هلاکت به سوی دروازه های وجود خارج شود و از سرچشمه صاف وجود بنوشد بالعرض و مجاز، شریف و خیر می شود.

وجود هر چه تمامتر و کاملتر باشد خیر و شرافتش بیش تر است تا برسد به وجودی که عدمی در آن نیست و کمالی که بی نقصان است. چنین وجودی، شریف است بدون پستی، و خیری است که شریتی در آن نیست. تمام خیر و شرافت، افاضه، اشراق، تجلی، اطوار و تطور وجود است. هیچ خیر و کمال حقیقی ذاتی ای نیست جز برای وجود و به سبب او و از او و بر او. مراتب دیگر به اعتبار نسبتی که با وجود دارند و مظهریتی که برای او دارند، بهره مند از خیرند. اما به اعتبار نفس خودشان نه کمالی دارند، نه خیری و نه حقیقتی و نه شیئیتی. چنانکه خداوند واجب الوجود فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ». سید رسولان و سند برگزیدگان صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود: «مَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ. خدای منان از خلیش ابراهیم حکایت کرد که گفت: «وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ».

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِأَدْوَمِهِ وَ كُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمًا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كُلِّهِ. خداوند متعال در حضرت غیب با فیض اقدس بر اسما و صفات الهی و صور اسمانی یعنی اعیان ثابته سلطنت دارد. و در حضرت شهادت با فیض مقدس بر ماهیات کلی و هویات جزئی. بروز و ظهور سلطنت کامل الهی هنگام رجوع همه نزد اوست که با وساطت انسان کامل و ولی مطلق در قیامت کبر است: لَبِنِ الْمَلِكِ الْيَوْمَ. لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. ممکنات از جهت خودشان سلطنتی ندارند، اِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْهَا أَنْتُمْ وَ آبَاءُكُمْ اما به اعتبار نسبتی که با خداوند دارند از مراتب سلطنت اویند.

با دقت در این مطلب رمز دوام سلطنت خداوند در فراز دعا: «وَ كُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمًا» گشوده می گردد. بنابراین سلطنت دائمی است اما مُسَلَّطٌ عَلَيْهِ زائل و نابود شدنی است. چنانکه فیض قدیم ازلی است اما مستفیض حادث است. و الله العالم.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِأَفْخَرِهِ وَكُلِّ مُلْكِكَ فَأَفْخَرُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ.

اگر مراد از مُلک مملکت باشد که در سخن خدای متعال: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» (آل عمران، ۲۶) آمده است، فاخر بودن ملک و شکوه یگانه او به آن است که نظام هستی، کامل ترین سامانه و زیباترین نظام است.

چگونه چنین نباشد و حال آنکه این نظام پرتو نظام علمی ربانی است که تابع جمال جمیل مطلق است. فاخر بودن آن هم به دلیل مراتب غیبی مجرد و نظام عقلی و نشئه تجرد آن است. اما اگر منظور مالکیت باشد مطابق مفاد آیه شریفه: «لَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» عظمت و فاخریت آن به اعتبار تجلیات اسمائی در حضرت علمی است. و فاخر تر بودن آن نیز به اعتبار تجلیات اسمای محیط عام است.

بنابراین، ملک آسمان و زمین و ملکویشان تنها از آن خداوند است. و فرار از حکومت او امکان ندارد. چون او بر تمام موجودات احاطه دارد و حتی بر اعیان ممتنع و عدمها نیز. سلطنت خداوند هم بر تمام مراتب هستی حکومت می‌کند. چیزی نیست مگر آنکه زیر سلطنت و مالکیت اوست. یا موسیٰ أَنَا بُدُّكَ الْإِلَازِم. غلبه بر همه چیز تنها آن اوست. هر غلبه و سلطه‌ای هم ظهور و پرتو غلبه و سلطنت اوست. وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا. (هود، ۵۶)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عُلُوِّكَ بِأَعْلَاهُ وَكُلِّ عُلُوِّكَ عَالِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعُلُوِّكَ كُلِّهِ.

خداوند متعال در حال والایی، نزدیک است و در حال نزدیک بودن، متعالی است. علو مطلق آن او است. دیگر مراتب وجود از آن کم‌ترند که نزد او نامی از برتری ببرند. علو مطلق نیست مگر برای او، بلکه علو هر چیزی سایه علو او است. چنانکه استاد ما عارف کامل [شاه‌آبادی] عقیده داشت عَلِيٌّ از اسمای ذاتی است. از روایت استاد محدثان محمد بن یعقوب کلینی (ره) نیز چنین استفاده می‌شود: ابن‌سنان می‌گوید از امام هشتم (ع) پرسیدم:

هَلْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى غَارِفًا يَنْفَسِيهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟

قال: نَعَمْ. قُلْتُ: يَرَاهَا وَ يَسْمَعُهَا؟ قَالَ: مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا، هُوَ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهُ هُوَ. قَدَرْتُهُ نَافِذَةً فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسْمَى نَفْسَهُ. وَ لِكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ اسْمًا لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَف. فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا. فَعَنَاهُ، اللَّهُ - وَ اسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ اسْمَائِهِ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.

از روایت ظاهر است که عَلِيُّ از اسمای ذاتی است که قبل از خلقت مخلوقات خداوند برای خود اختیار کرده است. اما به اعتبار دیگر علی از اسمای صفاتی است چنانکه روایت دیگری افاده می‌کند. و چون فرمود: عَلَا عَلِيَّ كُلَّ شَيْءٍ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلِّ مَنِّكَ قَدِيمٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ.

خداوند با افاضه وجود همه موجودات را رهین منت خود کرده است. بلکه وجود فراگیر و گسترده در ممکنات همان منت او است. وجود به اعتبار اینکه سایه قدیم است با قدم او قدیم است، هر چند برای ذات خودش اصلا حکمی ندارد. بلکه ذاتی نیست. جناب وجود از جهت «مخلوق بودن» حادث است.

بنابراین، حدوث، تغییر پذیری، زوال شدن، کهنگی و نابودی همه از طبیعت ماهیات و سرشت ممکنات است. اما ثبات، قدیم بودن، استقلال، تمامیت، بی‌نیازی و وجوب از عالم قضای الهی و پرتو نورانی ربانی است که در آن تغییر، کهنگی، زوال و اضمحلال راهی ندارد. ایمان به چنین حقایقی با تسویلات کلامی و استدلالات فلسفی امکان ندارند، بلکه نیازمند لطافت قریحه، سوهان زدن دل و صفای باطن با ریاضات و خلوت‌گزینی‌ها است. قدیم‌تر (اقدم) در مراتب وجود به اعتبار شدت ارتباط آن با قدیم ذاتی و نزدیک بودن به آستان ربوبی است. بنابراین، وجود هر چه نزدیکتر به مبدا باشد حکم قدیم بودنش شدیدتر است و الا از نظر ارتباط خاصی که میان تمامی موجودات با پروردگارشان هست، همه قدیمند. به همین لحاظ امام علیه السلام عرض کرد: «وَكُلُّ مَنِّكَ قَدِيمٌ». اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ آيَاتِكَ بِأَكْرَمِهَا وَكُلِّ آيَاتِكَ كَرِيمَةٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِآيَاتِكَ كُلِّهَا.

نظام هستی از عناصر تا افلاک، از اشباح تا ارواح و از غیب تا شهود، نزول و صعودشان همه کتابهای الهی‌اند و نوشته‌های گرامی ربانی‌اند. همه، زبورهای نازل شده از آسمان احدیت‌اند. هر مرتبه از مراتبشان و هر درجه از درجاتشان در دو سلسله طولی و عرضی، آیه‌هایی هستند که بر قلوب اهل یقین، آنانی که دل‌هایشان از کدورت عالم ماده و غبار آن پاکیزه است، و از خواب غفلت برخاسته‌اند، قرائت می‌شوند.

و بر آنانی که از مقبره عالم طبع برانگیخته و از زندان ماده ظلمانی و زنجیرهای آن رهیده‌اند، تلاوت می‌شوند. آنانی که همت اصلی‌شان دنیای دنی و زرق و برق آن نبوده و در

زمین نمانده‌اند و در آن وطن نگزیده‌اند. کسانی که برای کشت و آرد دنیا شده‌اند نه درو - فان الدنيا مزرعة الآخرة - و ورودشان در دنیا حرکت انعطاف پذیری بود که با آن انسان، انسان می‌شود. و از دنیا به وطن اصلی که قرارگاه پدرمان آدم علیه السلام بود باز می‌گردند. مولوی چه زیبا به این مطلب پرداخته است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند...
هر کسی کو باز ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

حرکت آنان حرکت اقامتی‌ای که پدرمان آدم (ع) می‌خواست نبود. بنا بر آن چه استاد عارف ما افاده فرمود: آنان در دنیا مانند مهاجری هستند که می‌خواهد و سائل سفر خود را تهیه کند. و نگاهشان به دنیا جز به این خاطر نبود که دنیا نمونه‌ای برای چیزی است که در عالم غیب نهان است. امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ.

رهروی که به این مقام رسید همه چیز را آیه و نشانه آن چه که در غیب است، می‌بیند بنابراین هر موجودی در نگاه او حتی جماد و نبات هم کتاب الهی‌اند و سالک مجاهد فی سبیل الله از آنها اسما و صفات الهی را به اندازه ظرف و جودی خود می‌خواند.

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّآيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ
[در هر چیزی برای او نشانی است گواهی می‌دهد او هست واحد]

سالک وقتی در غیب هویت و حضرت جمع احدی فانی شد، هستی فراگیری (کون جامعی) می‌شود که تمام مراتب اسما و صفات را تحت پوشش می‌گیرد. او عالم مستقلی می‌شود که همه چیز در آنند. سخن نغز امام رضا علیه السلام است که: قَدْ عَلِمَ أَوْلُو الْأَكْبَابِ كُلُّ مَا هُنَاكَ لَا يُعَلِّمُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا.

انسان کامل چون بود جامع و خلیفه خدا در زمین و نشانه خدا در جهانیان است، گرامی‌ترین آیه خدا و بزرگترین حجت الهی است؛ چنانکه از مولای متقیان و یا سرور ما امام صادق نقل است: إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورَةِ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنَ الشَّانِ وَالْجَبْرُوتِ. وَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَحْدَهُ وَ جَبْرُوتٍ وَ حَدَّهَا.

چنانکه گذشت خداوند تعالی به مقتضای اسم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» در هر آئی شانی دارد. تجلی حضرتش با تمام شئون، ممکن نیست مگر برای انسان کامل. زیرا تمام موجودات عالم از عوالم عقول مجرده و فرشتگان صاحب هیمنه و فرشتگان صف در صف گرفته، تا نفوس کلی الهی و فرشتگان مدبر و تدبیر کنندگان امر و ساکنان ملکوت بالا و دیگر مراتب فرشتگان زمینی، همه مظهر اسم معینی هستند و پروردگارش با همان اسم بر آنها تجلی می‌کند. لذا همه جایگاه معینی دارند: مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ، وَ ضَافُونَ لَا يَتْرَأُونَ. (نهج البلاغه، خطبه اول) برایشان امکان این نیست که از جایگاه خود عبور کرده و از محل خود تخطی کنند. از همین رو وقتی پیامبر اکرم (ص) از جبرئیل علت همراهی نکردنش با خود را می‌پرسد جواب می‌دهد: لَوْ دَنَوْتُ أَفْئَةً لَأَحْتَرَفْتُ.

[اگر یک سر انگشت برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم]

اما ساکنان یثرب انسانیت و شهر نبوت، مقام معلومی ندارند، برای همین هم می‌توانند پرچم مطلق علوی، که تمام شئون الهی است را حمل کنند و مستحق خلافت تامه بزرگ شوند. اینان صاحب مقام ظلومیتی هستند که همان گذشتن از تمامی مقامات و شکستن بتهای انانیت و اینیات است. و هم اینها صاحب مقام جهولیتی اند که همان فنای از فنا و مرتبه جهل مطلق و عدم محض است. بنابراین، هرگاه برای سالک پروردگارش با هر اسم اسمی جلوه کرد و سالک توانست به مقام هر اسم خاصی برسد، قلبش آماده تجلی اسم جماعی می‌شود که تمام شئون و تمام جبروت و سلطان، با وحدت جمعی و کثرت در وحدت اولوا و با کثرت تفصیلی و بقای بعد از فنا و وحدت در کثرت ثانیاً در آن جمعند از این رو سالک از پروردگارش آن چه را او از شان و جبروت در حضرت جمعی از راه وحدت دارد را طلب می‌کند. و از او هر شانی را به تنهایی و هر جبروتی را به تنهایی که در حضرت و احدیت و تجلی اسمائی و صفاتی و افعالی از راه بسط و تفصیل دارد می‌خواهد. با رسیدن به این مرتبه مراتب پایان می‌پذیرد. این مرتبه منزلگاه پایانی سیر الی الله است.

این منزل سفر چهارمی است که بقای از فنا است که منزل استهلاک نام سالک است. حفظ حضرات و باقی ماندن در مقام جمع و تفصیل، و وحدت و کثرت، از عالیترین مراتب انسانی و کامل‌ترین مرحله سیر و سلوک است. این مرتبه برای احدی از سالکان و صاحبان

معرفت با تمام حقیقت خود اتفاق نیفتاده است جز برای پیامبر اکرم (ص) و رسول مکرم ما صلی الله علیه و آله و برای اولیای او که علم و معرفت را از مشکلات او گرفته و در پرتو چراغ ذات و صفات او سیر و سلوک کرده‌اند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُحِبُّنِي بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ فَأَجِبْنِي يَا اللَّهُ.

چون اسامی پروردگار همه مظاهر اسم اعظمی هستند که بر آنها محیط است و همه را به نحو وحدت و بساطت در بردارد و بر آنها حکومت می‌کند و غلبه تنها از آن اوست و او بر همه سلطنت دارد. وقتی این حقیقت برای جان سالک که صاحب مقام اسم اعظم فعلی است، آفتابی می‌شود او در خود می‌یابد که ابتدا مظاهر اسم اعظم بودند که دعایش را اجابت می‌کردند اما در پایان سیر، خود اسم اعظم بود که او را اجابت می‌کرد. از این رو در دعا عرض می‌کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُحِبُّنِي بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ» اینها از اسمای الهی‌اند که به اسم اعظم برمی‌گردند و در آخر می‌گوید: «فَأَجِبْنِي يَا اللَّهُ» اجابت را از اسم اعظم «اللَّهُ» می‌طلبد. چون او اجابت‌کننده، حافظ مراتب و مربی سالک است. او است که سالک را از راهزنان و وسوسه‌گران حراست می‌کند.

امام باقر علیه السلام برای اشاره به این حقیقت که اسم اعظم «اللَّهُ» بر تمامی اسما احاطه دارد و تنها اوست که در اول و آخر اجابتگر سالک است و او ظاهر و باطن است کلام نورانی اش را با ذکر «اللهم» آغاز و با نام مقدس «اللَّهُ» پایان می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی